

آدم آدم است

نوشته

بر تولى برشت

ترجمه

م. امين مؤيد

بر تولد برشت

آدم آدم است

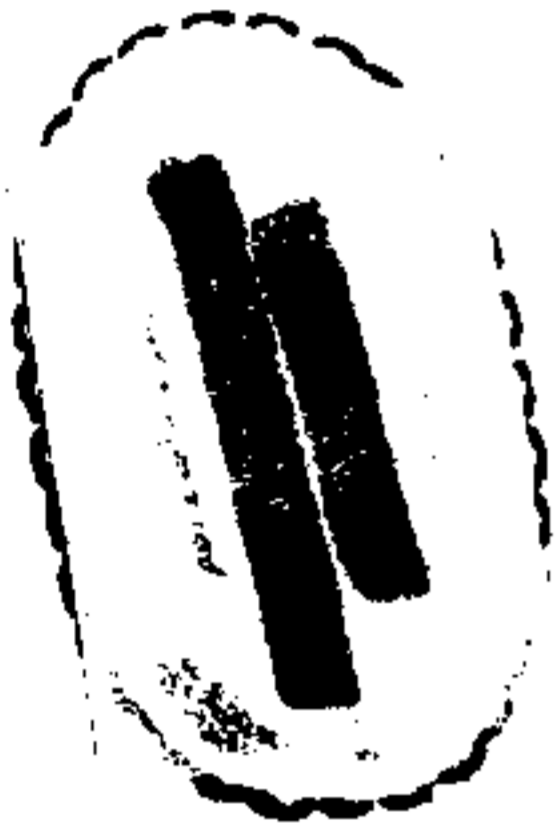
ترجمه م . امین مؤید

www.KetabFarsi.com



قلمرو نمایش

۶



www.KetabFarsi.com



آدم آدم است
چاپ اول ، ۱۳۵۰
چاپ دوم ، ۱۳۵۱
انتشارات روز :
تهران ، شاهرضا ، زوبروی دانشگاه ، اول خیابان دایره
شماره ثبت کتابخانه ملی ۱۰۶۰ به تاریخ ۲۷ / ۹ / ۵۰
تهران ، ایران

در طبقات انسانی تغییر خواهد یافت ،
با تغییر دادن جهان خود را تغییر دهید ! خود را
بارور سازید . «



پس از جنگ جهانی اول در پهنه هنر نیز مسایلی تازه مطرح شد
معیارهای پیشین مورد تردید قرار گرفتند . حمله از چند جهت آغاز شده
بود . گروهی هم گام با طبقه جدید تازه پا گرفته به سنت شکنی پرداختند
و به مکتبهای جدید روی آوردند . عده‌ای نیز که جنایات جنگ و نتایج
شوم آن آنها را دچار سرگیجه کرده بود و راهی به روشنایی نمی‌توانستند
یافت یأس و سرخوردگی از خود نشان دادند . بدبینی و بی‌اعتمادی آنها
نسبت به معیارهای مورد قبول بورژوازی سبب پیدایی مکتب‌هایی چون
سور رالیسم و دادائیسم و . . . شد .

تأثر مرسوم به ویژه مورد حمله بود . «میرهولد» یکی از پیشگامان
تأثر نو در روسیه به خلاف «استانیسلاوسکی» که معتقد به جذب شدن
تماشاگر و یکی شدن وی با هنرپیشگان بود می‌گفت : «تأثر خوب آن
است که تماشاگر لحظه‌ای هم فراموش نکند که در صحنه تأثر است . همو
از صحنه گردان و هنر پیشگان نیمه اکروبات برای رساندن نظراتش
استفاده کرد و تزئینات سن را کاهش داد . «پسکاتور» از پرده سینما و
دکور مکانیکی بهره جست و تأثر حماسی را ابداع کرد که به خلاف
تراژدی ، در تعریف ارسطویی ، بدوحدت زمان و مکان نیازمند نبود .
هریک از اینها و پیروانشان به‌گونه‌ای به تأثر بورژوازی خرده می‌گرفتند
حمله دیگری نیز از جانبی دیگر ، از ایتالیای فاشیست ، آغاز شده بود .

پیشکام این گرایش « لوئیچی پیراندللو » بود که برشت نمایشنامه « شش شخصیت در جستجوی نویسنده » ی او را به سال ۱۹۲۴ تماشا کرد . در این نمایشها هنر پیشه از نقش خود گام فراتر می نهاد و به میان تماشاگران می رفت .

با چنین زمینهها برشت جوان پر خاشگر و جستجوگر گام به میدان هنر نهاد . نخستین کارهای او « بعل » و « آوای طبلها در شب » سرشار از عصیان و پر خاشند و همه موازین را می کوبند . نخستین اثر حماسی او نمایشنامه « آدم آدم است » می باشد که علاوه بر آزمودن شیوه حماسی از فیلمهای « چارلی چاپلین » نیز بهره جسته است . در این اثر از پیراندللو کیپلینگ ، سر و صداهای موزیک هال باواریا و کمدیهای سور رآلیستی « ایوان گل » نیز متأثر است .

در بدکار بردن فن فاصله گذاری ، برشت بیش از همه از تأثر شرق ، چین و ژاپن ، بهره گرفت . « پل کلودل » که شش سال به عنوان سفیر فرانسه در ژاپن بسر می برد در ۱۹۲۷ به اروپا بازگشت و تجربیات خود را در باره تأثر NO ژاپن به اروپا انتقال داد . هنر پیشگان تأثر NO نظراتشان را مستقیماً به حضار خطاب میکنند . همسرایانی وجود دارند که بازی را قطع میکنند ، گاهی برای تماشاگران سخن می گویند . این تأثر که بر بنیاد بودائیسیم استوار است به آداب مذهبی بی شباهت نیست . مهم ترین مسایل اخلاقی را با این شیوه می توان به ساده ترین وجهی بیان کرد . در نمایشنامه های آموزشی و « مادر » از این شیوه بسیار استفاده شده است . استفاده از شیوه کار شکسپیر و ارائه رویدادها در زمینه تاریخی نیز در آثار برشت بچشم می خورد ، اصولاً برداشت او

پیش گفتار

در بررسی و مطالعه آثار و نظرات برشت بیش از هر چیز باید به زمان نگارش آنها توجه داشت و آنها را به طور تاریخی مورد پژوهش قرار داد . چرا که او فرزند زمان خود بود و نسبت به رویدادهای عمده کشور آلمان و جهان عکس العمل آگاهانه ، ارادی و سنجیده نشان میداد . قرن بیستم شگرف ترین عصر تاریخ است . عظیم ترین تغییرات اجتماعی و مدعش ترین جنگهای تاریخ در این قرن رخ داده اند . هیچ گوشه ای از جهان از تأثیر این رویدادها برکنار نبوده و هیچ انسانی دور از این ماجراها زندگی نکرده است . در این قرن سیاست به مردم تعلق گرفته ، مغزها و بازوان نیرومند انسانها معجزه آفریده ، و در جاهایی که مغزها را تخدیر کرده اند چه جنایتهای که صورت نگرفته است .

در جنگ جهانی اول دولت اشراف - سرمایه داری آلمان شکست خورد و متفقین در جنگ امپریالیستی پیروز شدند . در روسیه تزاری انقلابی بزرگ به وقوع پیوست و یک سال پس از آن زحمتکشان آلمان نیز بر حکومت شوریدند ولی در تلاش خویش ناکام شدند . به دنبال این

رویدادها در آلمان جنبش های سیاسی متضادی پا گرفت . از يك سو زحمتکشان با داشتن سنت های انقلابی می کوشیدند به نظام دلخواه خویش دست یابند و از سویی دیگر سرمایه داری بین المللی و داخلی نازی ها را دلگرمی میداد . در مردم روحیه تهاجم ، برتری جویی و نژاد پرستی را رواج میدادند . جهان در تبوتاب بسر میبرد . از همان آغاز صلح انتظار بر خوردهای شدید نظامی در ابعادی گسترده تر و با کیفیتی دهشتناک تر می رفت . صنعتی شدن آهنگی بس سریع تر به خود می گرفت و در بخشی از جهان مردمی از بند رسته دنیایی تازه می ساختند . و بدیهی است که جمله این حوادث در یکدیگر مؤثر بودند .

در چنین جهان پر آشوب هنرمند نمی تواند از تأثیر مداوم رویدادها برکنار باشد به ویژه اگر آگاهی کافی داشته و بر کنه قضایا - نه ظواهر آنها - واقف باشد . برشت در چنین دنیایی زندگی میکرد . انقلاب ۱۹۱۹ آلمان را دید و اگر چه خود به طور مستقیم در آن شرکت نکرد ولی تجربیاتی اندوخت و خاطراتی برایش باقی ماند . از همان آغاز کار هنری روح عصیان و پر خاش در کارهایش متجلی بود . رویدادهای انقلابی او را بیدار و بلیات جنگ او را نسبت به نظامی گری و جنگ حساس و متنفر ساخته بود . بتدریج با منطق مردم پائین دست آشنا شد و از ۱۹۲۷ به بعد فلسفه علمی را به طور عمیق آموخت و به این نتیجه رسید که رویدادها را در زمینه تاریخی و در حال شدن ببیند و در هر فرآیندی تضاد را باز یابد و به تغییر جهان کمک کند :

« حال که می پذیریم همه چیز ، نوع انسان و جهان

و بالاتر از همه بی نظمی

نیویورک و کشفیات بزرگ در زمینه برق به تنهایی کافی نیست که احساس پیروزی آدمیان را شگفته سازد . آنچه بیشتر اهمیت دارد این است که تیپ جدید انسان باید سر بر آورد . هم اکنون تمام علاقه جهان باید بر تکامل او متمرکز شود . این تیپ نو چنان نخواهد بود که کهنه هاگمان می برند . به نظر من او اجازه نخواهد داد که بوسیله ماشین ها جرح و تعدیل شود بلکه خود فرمانروای ماشین ها خواهد بود . »

برشت می دانست که شیوه نمایش و زبان تأتری در گذشته متعلق به مردم معمولی نبود ، از اینرو به سادگی و پرهیز از هر گونه تجملهای طبقه بالا توجه کرد . بسیاری از آثارش را با کمترین تزینات نمایشی ، در زیر نور روشن ، با پرده یا نیم پرده ای ساده و چند قطعه تخته و میز و صندلی و تعدادی نوشته یا کلریکاتور (استفاده از صنعت فیلم در تأثر) که در صحنه پدیدار می شد ، به معرض تماشا گذاشت . در مواردی بسیار نادر و از آن جمله در صحنه پاپ نمایشنامه گالیله بود که کوشید محیط پر زرق و برق و اشرافی کلیسا را مجسم کند ، این تمهید خود ناشی از شیوه تفکر و بینش ژرف اجتماعی او بود . او در قبال اکثریت مردم متعهد بود . می خواست هنر تأثر را به میان وسیع ترین قشرهای جامعه ببرد ، برد و توفیق یافت .

وقتی به سال ۱۹۴۸ به برلین باز گشت وضع تأثر را بسیار آشفته یافت . نازیها که هنر را در خدمت خود گرفته و وسیله ای برای تحمیق مردم کرده بودند ارثیه ای بس نفرت انگیز و زشت بجا گذاشته بودند : « شعر به دکلاماسیون و هنر به تصنع گرائیده بود . ظاهر هنر زرق و برق و ژرفای آن جعل و دروغ و تزویر بود . » وظیفه ای سنگین بر عهدماش

بود و چند سال آخر عمر را صرف احیاء هنر متعالی و تربیت هنرمندانی کرد که از پیشداوری های دوره نازیها و تربیت ناسالم آنها مصفا باشند . در انجام این وظیفه و تعهد گاهی دچار دشواریهایی می شد .

برای نخستین بار خود را در جامعه ای می یافت که می بایست در مقیاس کلی مورد تأییدش باشد و در عین حال مبارزه و انتقاد کند و جنبه های ناسالم را صادقانه ، نه بر حسب مجامله و تعارف ، بیاد هجو بگیرد . قالبهای محدود رأیسم سوسیالیستی و تعالیم سیاستمداران و بدآموزیهای این دوره گذر که از درك محدود ناشی می شود او را در تنگنا می گذاشت ولی او کسی نبود که بهر اسد . به آنچه که میگفت و می کرد ایمان داشت او هنر را برای روشن کردن مردم ، بسط جهان بینی خویش و کشف اقیهای نو به کار میبرد نه برای دفاع از مقامات مسئول روز در زیر پوشش و نقاب واقع گرایی . نمی توانست مشتی مطالب مبتذل بهم بیافد .

او مدافع سرسخت اصولی مشخص بود و حاضر نبود مردم را بردبار و فرمانبردار بیار آورد بلکه می خواست آنان را به تفکر وا دارد ، او می گفت : « شك کوهها را بحرکت در می آورد . » ، به حق بر آن بود که باید پیوسته در مورد تصورات و نظرات مقبول تردید کرد و برای ژرف تر و دقیق تر کشف کردن آنها به بررسی پرداخت . او بر آن بود که باید بر پیشداوریهای نامقبول غلبه کرد و نگذاشت که ذهن به تعجب مبتلا شود . برای دستگاههای رسمی که استانیسلاوسکی ناتورالیست را آخرین نمونه شایسته پیروی قلمداد می کردند تحمل برشت گاهی مشکل می نمود . برشت برای روشن ساختن حقیقت هنر و رد نظرات کوتاه بینانه طی نامه ای مفصل به روزنامه « نویس دو یجلدند » در اوت ۱۹۵۳ خاطر

از آثار شکسپیر با معاصرانش فرق داشت . فی المثل برخی تهیه کنندگان خشونت را در نوشته های شکسپیر ، و از جمله در هاملت ، کشف می کردند که بدزعم آنها نمایشنامه را ضایع می سازد . ولی برشت آن را تنها بخشی از کل بزرگ - فتودالی می دانست و معتقد بود که در این کل بزرگ خشونت و سبعیت گاه ، اما مفهوم و منطقی می نماید . از اینرو او خود نیز شیوه شکسپیر را برای بیان خشونت و وحشت زمان ما بکار می برد ، چنانکه در « ژان مقدس کشتار گهها » برای افشاء رقابت های خشن بازار گوشت شیگاگو و در « کله گردها و کله نوکدارها » برای افشاء سیاست نژاد پرستی نازیها از آن استفاده کرد . در دوران تبعید نیز دو اثر برجسته به سبک شکسپیر و در زمینه تاریخی آفرید و مسئله صداقت و شرافت روشنفکران را در « گاليله » و هرج و مرج ناشی از جنگ را در « نند دلاور » تصویر کرد .

بدین ترتیب شیوه کار شکسپیر را از سویی با فلسفه علمی و از سوی دیگر با رویدادهای خنده آور حماسه های نوده ای قدیم پیوند داد . برشت سه یا چهار سبک دراماتیک را رشد و تکامل بخشید و از آمیزه آنها وحدتی بوجود آورد که خاص خود او بود و از هر جهت اصالت داشت .

پیسکانور به او نشان داد که چگونه داستان را با وسایل مکانیکی سرعت بخشد و بسط دهد ، از « یوخز » و الیزابتی ها نمونه سکانس های آزاد را آموخت ، تأثر ژاپون به وی یاد داد که گوشه های روایت را قطع کند و محتوی ادا به طریقی نیرو مند و مؤثر ولی بدون ایجاد هیجانان تند ارائه دهد . در آثار برشت همه این عوامل به طور منطقی با هم انطباق حاصل کرده و مجموعه ای يك دست بوجود آورده اند . شیوه کار

برشت قالبی بسیار مناسب برای بیان و ارائه نظرات وی درباره عمده ترین مسایل روز جهان و مهم ترین تضادهای جامعه آلمان بود و او توانست بدان وسیله واقعیاتی شگرف و خشن را برملا کند که کمتر هنرمندی بدان دست یافته است. در آثار او شکل و محتوی وحدتی بی مانند می یابند و یکی فدای دیگری نمی شود.



برشت می خواست هنرش وسیله ارتباط با توده ها باشد و چون تأثر متداول را از آن مردم عادی نمی دانست میگفت: « ما میدانیم که وحشیان هنر خود را دارند ، بگذارید ما هنردیگری بیافرینیم » اوشیوه کلاسیک ارائه نمایش را نمی پسندید . پرده های مجلل ، دکورهای رنگ وارنگ بازیهای نور ، سایه روشنیهای صحنه ، آتمسفر رویایی و طلایی یا وهم آمیز و تیره را که در تالارهای تأثر معمول بود تجملی و بورژوازی تلقی می کرد . به نظر او قبل از هر چیز می باید مشخص کرد که نمایشنامه نویس برای که می نویسد و اجرا کنندگان برای کدام طبقه ، قشر و گروه اجتماعی نمایش می دهند و مخاطبشان کیست . برشت نمایشنامه را برای مردم می نوشت و به روی صحنه می آورد . مخاطب های او در درجه اول گروه بی شمار زحمتکشان و مردمان پائین دست بودند نه نخبه های روشنفکری یا طبقاتی اجتماع . او تمدن ماشینی را ترد نمی کرد و خود را از این واقعیت عظیم دور نگه نمی داشت . از آنها نبود که در احلام و رویاها غوطه خورد و یا در آرزوی بازگشت به عصر طلایی شوالیه ها باشد . هنگام افتتاح برنامه پيسكاتور که او را یکی از مهم ترین مردان تأثر در سراسر ماریخ به شمار می آورد گفت : « ساختمانهای بزرگ شهر

داشت و از اینرو آثارش سرشار از مفاهیم ضمنی موسیقایی است . بسیاری از اشعارش را خود ابتدا زمزمه و ترنم می کرده و طرح موسیقی آنها را می ریخته است . طرح موسیقی نمایشنامه « آدم آدم است » از خود اوست که بعد « ادموند هایسل » آن را تنظیم کرده است . بسیاری از موسیقیدانانی که با او همکاری داشته اند عملاً پندارها و هدفهای او را در موسیقی پرورانده اند .

او در موسیقی نیز به آتمسفری نیاز داشت که مبین پرخاشگریش باشد و از اینرو همکاریش با « ویل » دوام نیافت . با « هانس آیسلر » آهنگساز مبارز آشنا شد و همکاری پر ثمرشان سالها دوام کرد و آثار بسیاری خلق کردند . از جمله صد و پنجاه قطعه موسیقی برای اشعار برشت که آیسلر تصنیف کرده در آلمان به چاپ رسیده است . آیسلر خود آهنگ سازی ماهر بود . قریحه خویش را بکار می بست تا معنی و مفهوم را ساده و روشن سازد . برشت نیز بر همین عقیده بود چنانکه می گفت : « از آنجا که نیم ملیون آوازه خوان زحمتکش در آلمان وجود دارد ، تأثیر گذاردن بر خواننده دست کم به اندازه تأثیر گذاردن بر شنونده دارای اهمیت است . »

توجه به جمله فوق روشنگر آن است که برشت در مورد موسیقی نیز نظر به مردم داشته و دلبستگی فراوان نشان می داده که آن نیم ملیون خواننده زحمتکش و آن شنوندگان بی شمار زبان مشترک بیابند و به تفاهم برسند ، هنر از انحصار خارج شود و در اختیار همه خلقها قرار گیرد . برشت در سالهایی که در امریکا زندگی می کرد با « دسو » همکاری داشت ولی نقش نامبرده به اندازه آیسلر نبود . موسیقی نمایشنامه « دایره

گچی قفقازی « از اوست که زیاد قوی نمی باشد و روشن و واضح نیست و به نظر صاحب نظران به کارهای اولیه « استراوینسکی » شباهت دارد .



« آدم آدم است » نخستین نمایشنامه حماسی طنز آمیز و انتقادی است که دقیقاً مهر برشت را خورده است ، اگرچه رگه هایی از زمینه های ذهنی قبلی در آن به چشم می خورد و هنوز تحت تأثیر پیراندللو و کیپلینگ است . مایه اصلی نمایشنامه داستان مسخ آدمی است و در آن روحیه نظامی گری و تمدن ماشینی و قهرمان بازی های کاذب و قرطاس بازی ها هجو می شود ، و مردم از تبدیل شدن به ماشین جنگی بر حذر داشته می شوند و روحیات کاسبکارانه ای که چه بسا به ناپودی دارنده روحیه نیز می انجامد رو می شود .

« گالی گی » دلال بینوای شهر « کیل کوا » که خصلت سودا گرانه دارد و به دنبال سود می گردد و وقتی موضوع سود در میان باشد پیرامون خود را نمی بیند به دنبال ماجراهایی ساده و مضحك به دام می افتد . وجود او لازم آمده است فیلی ساختگی را به وی تقدیم می دارند و سر بزنگاه توقیفش می کنند . او باید شناسنامه ای داشته باشد و همراه دیگران عازم جنگ مستعمراتی و ظالمانه شود . باید تا دندان مسلح شود و دندانهایش را در گروی دشمن ، مردم ساده و زحمتکش ایالت سیکم ، فرو برد . برای انجام این مسخ صحنه دادگاه قلابی می سازند و سر انجام گالی گی به نام « جرایا جیب » رهسپار جبهه جنگ می شود . سرنوشت گالی گی سرنوشت ملیونها مردم است که به خاطر مطامع صاحبان زور و زر در سرزمین های دیگران می کشند و کشته می شوند بی آنکه خود آگاهی

نشان ساخت : « اصطلاحات نامفهوم فلسفی ، خوش بینی تصنعی ، اسلوبهای غیر استتیک مقامات رسمی و آرایش و اصلاح کشنده ترین دشمنان نه تنها زیبایی بلکه احساس سالم سیاسی هستند . حیات مردم زحمتکش ، مبارزه طبقه کارگر به خاطر زندگی ارزشمند خلاق تم مطبوعی برای هنر است ، ولی حضور صرف کارگران و دهقانان بر روی پرده هنر با این تم ارتباطی ندارد . هدف هنر باید معنویتی گسترده باشد . جامعه باید با تعلیمات عمومی فهم و درک هنر را افزایش دهد . نیازهای توده ها باید برآورده شود ، ولی تنها با جدال علیه نیاز به مہملات . . . »



مبنای نوشته های ثوریک برشت عبارت است از نفرت شدید از تأثر ارتووکس و به ویژه تأثر کلاسیک عبارت پرداز و بر طمطراق آلمان . عصیان برشت علیه سنت های هنری ، ادبی و اجتماعی آلمان و نیز سنت های انگلیس و فرانسه و روسیه و آمریکا بود . او می خواست هنر را از برج عاج به زمین که مکان زندگی انسانها است بکشاند و به زبان عامه ، زبان دوران صنعت و تغییرات سریع جوامع سخن گوید . به ریزه کاریهای زبان آلمانی واقف بود . از کتاب مقدس لوتری گرفته تا زبان مردم عادی کوچه و بازار فلکور آلمان را مطالعه و هضم کرده بود و بر ادبیات آلمان و گنجینه غنی و بی همتای ادب اروپا آگاهی داشت . ریشه بسیاری از اشعارش فلکلور آلمان است . آوازه های توده ای که در بازار مکاره باواریا خوانده می شد مایه الهام او بود . وقتی از او پرسیدند ؛ « چه اثری بیشترین تأثیر را بر شما گذاشته است ؟ » در پاسخ گفت : « کتاب مقدس ، خواهش می کنم نخوانید . . . و او به چنان بلوغی دست یافته بود که از

همه اینها استادانه استفاده می‌کرد و نظم و نثری پاک و ساده و در عین حال متعالی ادامه می‌داد بی آنکه مقلدی صرف باشد. عظمت او در این نکته نهفته است که مانند شکسپیر همیشه خودش است اگر چه الگوهای بسیاری را آزموده و به کار برده است.

زبان برشت زبان تردید، پرخاش جستجو و یقین است. دستمایه‌ای است برای پرداختن زنده ترین تصاویر هنری. با همین زبان شگرف او توانست به ارائه واقعیاتی عظیم و تکان دهنده نایل آید که هیچ هنرمندی بدان پایه توفیق نیافته بود. «جان ویلت» مفسر و شارح نام‌آور انگلیسی آثار برشت می‌نویسد: «کارهای برشت بدان سبب انسان را ارضاء می‌کنند که شکل‌شان با محتوی به بهترین وجه وفق می‌دهد، معانی و مفاهیم ساده و آشنا است، مفاهیم ساده استادانه انتخاب و ترکیب شده‌اند.»

برشت پیوسته در آتمسفر جامعه بود، «در آثار او انسان هوای قرن بیستم را استنشاق می‌کند». بسیاری از نام‌آوران جهان هنر تحت تأثیر او قرار گرفته‌اند که از جمله می‌توان از «کریستوفر فرای»، «آدریان میچل»، «الیوت»، «پل گرین»، «اودت» و «تنسی ویلیامز» نام برد. منتها به قول جان ویلت خطر در این است که تقلیدها توانسته‌اند جای اصل را بگیرند و چیزی در حد کار او ارائه نشده است از اینروست که آموختن از او باید آگاهانه باشد و نباید به تأثیر پذیری صرف محدود شود.



برشت موسیقی‌دان حرفه‌ای و تعلیم یافته نبود ولی بسیار بیش از اغلب نویسندگان در ذهن خویش مایه‌ها و پندارهایی در باره موسیقی

درستی از این تراژدی داشته باشند. از مردم خواسته می‌شود که هویت خویش را فراموش کنند و چون ابزار بیجان در دست صاحبان قدرت باشند:

«از او می‌خواهند

که هم رنگ جماعت شود و بدینسان به نواهی رسد.

می‌توان او را به شکل دلخواه در آورد.

فرمانبرداریش مانند ندارد.

اگر مواظبش نباشیم می‌توانند از او

یک شبه دژخیمی بسازند.»

روحیه نظامی گری در این اثر، سخت نکوهش شده و سیمای

راستین قهرمان نماهایی چون «فیر چایلد» افشا شده است.

برشت نمایشنامه آدم آدم است را به سال ۱۹۳۱ با همکاری «هلنا

وایگل» و «پتر لور» به عنوان اثری کاملاً اصیل اجرا کرد. در این

نمایشنامه صحنه‌ها جزء جزء و جدا از همند. لباسها عجیب و غیرعادی

هستند و آدمهای بازی به ویژه نظامیان کلاریکاتور مانند می‌باشند.

میان نمایشنامه آدم آدم است و دایره گچی قفقازی سالها فاصله

است. سالهای سهمگین و طوفانرا که سیل فاشیسم و نازیسم اروپا را در

نوردیده و آنگاه ماشین جنگیش خرد شده است. نیروهای تازه ای

متجلی شده، شرق به حرکت در آمده و مسایلی تازه وحاد پدیدار گشته

است. در همین دوران برشت خود نیز دستخوش تغییر می‌شود، از اصول

فلسفه علمی آگاهی ژرف تری بدست می‌آورد و بینش اجتماعی وسیع تر

می‌شود و به بلوغ ادبی و رسالت دست می‌یابد. بادقت و ریزه کاری بیشتر

به مسایل جدید می پردازد و پرتو نبوغ آثارش جهان را خیره می سازد .
در هولیوود خانم « لوئیز رینر » هنرپیشه سینما که با شعر برشت آشنا و
ستایشگر آن بود و در اپرای سه پولی نقش بازی کرده بود از وی خواست
که بر مبنای تم چینی نمایشنامه ای بنویسد . برشت داستانی را برگزید
که خود دایره گچی اوگسبورگی نامیده بود . مقدمه ای از موضوعی معاصر
شامل صحنه قفقاز بر آن افزود و آن را با خود داستان و چهره قاضی
بینوایان « آزداک » پیوند داد . صحنه ای از داستان دایره گچی از نویسنده
گمنام چینی را نیز در اول اثر آورد . طرح و مقداری از زبان این
نمایشنامه به شیوه کتاب مقدس است ؛ ترانه هرج و مرج منشاء مصری
دارد ، تکنیک روایت به شیوه ژاپنی است ، داستان ترکیبی سینمایی دارد ؛
نتیجه گیری آن آموزشی است ؛ صحنه عروسی یاد آور کارهای برادران
مارکس هنرپیشگان معروف دوره سینمای صامت است ، سربازان خاطره
« آدم آدم است » را زنده می کنید ؛ آتمسفر آمیخته است از چینی و
بروگلی ، و چار چوب موضوعی غیر سیاسی است که در گرجستان امروز
مورد بحث می باشد .

وسوسه نیکی ، قهرمانهای دروغین و موضع حقیقی آنها ، ماهیت
جنگهای تجاوز کارانه ، سوء استفاده از دانش ، حق و عدالت و چگونگی
اجرای آن در جامعه واژگونه ، تباهی و فساد طبقات انگل ، آرزوهای
ستمديدگان و طرح آینده و دهها مطلب دیگر را در این نمایشنامه
می توان سراغ گرفت .

به دنبال توطئه شاهزادگان والی بزرگ گرجستان مقتول می شود .
اطرافیان و از جمله زن او فرار می کنند برشت در توصیف دم و دستگاه

والی چنین می گوید .

« هیچ والی دیگری در گرجستان ، آن همه اسب در
اصطلح خویش

آن همه گدا بر آستان درش ، آن همه سرباز در خدمتش
و آن همه شاکی بر در سرای خویش نداشت . »

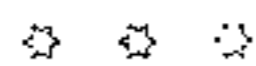
« گروشا » کنیز آشپز خانه فرزند خرد سال والی را که همسرش
جا گذاشته ، چرا که تنها به فکر خود و زر و زیور خود بوده ، برمی دارد
و پیش برادرش می رود :

« ناچار شدم به خاطر کودکی که از آنم نبود سینه
چاک کنم ،

کسی باید به یاری شتابد

زیرا نهال به آب نیازمند است . »

پس از مدتی ورق بر می گردد . مادر کودک برای چنگ آوردن
اهلاک و دارایی والی به وجود طفل نیازمند می شود . مأمورانی گسیل
می شوند و کودک را به شهر می آورند . گروشا که کودک را بزرگ کرده
و دلبسته او شده است . برای دفاع از حق خویش به شهر می رود . در
دادگاه آن چنانی آزداک نیکدل به پیروی از این نظر که « کودکان به
دلبستگی مادرانه تعلق خواهند داشت تا کامیاب گردند » به نفع کنیزرای
صادر می کند .



استقبال شایسته ای که در ایران از آثار برشت شده و می شود
نمایشگر درک واقعیات است . باید بر آن ارج نهاد و امید بست . در کشور

ما ، به رغم تلاشهایی که چند نویسنده خوب و چند هنرمند شیفته و خود سوز در این وادی سوت و کور به کار می بندند، هنر وضعی نابسامان و تأسف انگیز دارد . گروهی در برج عاج روشنفکرانه تارهایی از نخوت و خود خواهی ها برگرد خویش تنیده اند. شعار هنر برای هنر چنان سرمست شان کرده است که جز شکل به چیزی نمی اندیشند . در باره پیش پا افتاده ترین مسائل زندگی سخن می گویند و برای پوشاندن نقص کار خویش آن را بالفاظی ها و تصاویر ذهنی نامأنوس و بعید می آریند . آثاری بی ارزش و فاقد محتوی و معنی تهیه می کنند و انتظار استقبال نیز دارند. نومیدی، بد آموزی ، پرداختن به ابتذال ، طرح مسایل نادرست و نتیجه گیریهای نادرست تر از ویژگیهای کار آنان است . هم اینانند که مدعیند اگر کارهای هنری خود را با مسایل سیاسی و اجتماعی روز آلوده سازند وسیله تبلیغات می شوند و ارزش خود را از دست می دهند . تردیدی نیست که گاهی چنین است بویژه اگر هنرمند از درک مسایل عمده و حقایق عام ناتوان باشد . هنری که ذکر آن رفت از آن خواص است و سر نوشت محتومش نابودی است .

اما برای گروهی دیگر به زبان عادی سخن گفتن و حیات مردم را تصویر کردن پرده ای برای پوشاندن بی هنری شان است . لابد به زعم آنها زبان مردم را فهمیدن و برای مردم نوشتن مستلزم هیچ گونه شم و استعداد هنری و درک ژرف اجتماعی نیست و هر کسی می تواند در این میانه پهلوان میدان باشد . نتیجه این امر بلبشویی است که مشاهده می کنیم ، قصه های عشق و عاشقی دختر مدرسه ها بزرگترین و برجسته ترین امر اجتماعی انگاشته می شود .

مطالعه و بررسی آثار برشت برای هنرمندان و هنردوستان درسی گرانبها تواند بود . بی شک نمی توان تنها به میراث برشت تکیه زد و در آنجا ایست کرد و غایت هنر را در آثار او جست . ولی می توان از او یاد گرفت که چگونه باید هماهنگ با زمان پیش رفت ، چگونه می شود به زبان مردم سخن گفت و چگونه میتوان مدافع اصولی مشخص بود و در اوج هنری نیز قرار گرفت . تأثیر شیوه کار برشت و اندیشه هایش هم اکنون کما بیش در کارهای تأثیری کشور ما مشهود است و چنانکه تقلید صرف نباشد ، و امید است که نباشد ، البته مایه امید بسیار است .



این نمایشنامه در سالهای ۱۳۴۶ و ۱۳۴۷ ترجمه شده است ، امید است که مقبول افتد .

توضیح ۱ - : در نگارشی این پیش گفتار بیشتر از کتاب : **« The Theatre of Bertolt Brecht »** اثر « جان ویلت » بهره جسته ام .
۴ - امین مؤید

توضیح ۲ - : چون در نظر بود این کتاب و دایره گچی در يك جلد منتشر شود ، بعلت آن که ممکن است عده ای از خوانندگان یکی از ترجمه های قبلی را خریده باشند ، تصمیم گرفته شد هر يك جداگانه در دسترس خوانندگان قرار گیرد . بدین لحاظ این پیش گفتار در هر دو کتاب آمده است .
ناشر

این پیامی است که ما از این نقطهٔ عالم، در سال ۱۹۶۷ به کلیهٔ تأثرهای جهان میفرستیم. این پیام خواستار آن است که هنر برای خود راهی را انتخاب کند. هنری که برشت برای آن انتخاب یکی از طرق دوگانهٔ زیر را ممکن می‌داند:

« در این دوان که هر کس راهی برای خود می‌گزیند، هنر نیز باید راهی برای خود انتخاب کند. یا باید آلت دست آن اقلیت معدودی شود که سرنوشت اکثریت را بدست دارند و از آنان فقط اطاعت و ایمان کورکورانه می‌خواهند، و یا باید جانب اکثریت را بگیرد و سرنوشت آنانرا بدست خودشان سپارد. هنر میتواند شور و جذبه و تخیلات و اعجاز را در بشر برانگیزد میتواند جهل و نادانی را گسترش دهد و میتواند عقل و دانش را بیفزاید، و میتواند خود را در اختیار نیروهائی قرار دهد که توان خود را بد هنگام تخریب و نابودی می‌نمایند، و میتواند به خدمت نیروهائی در آید که در یاری و استعانت انسانها مقتدرند.»

هلنا وایکل

۲۷ مارس ۱۹۶۷

پیام «هلنا وایکل» همسر برتولد برشت به مناسبت ۲۷ مارس روز جهانی تأثر.

به جای مقدمه

وظایف و مسئولیت‌هایی که تأثر و هنرهای وابسته به آن در مقابل اجتماع انسانی بعهده دارند چنان سنگین و خطیر است که حدی بر آن متصور نیست. نفوذ ما بس شگرف است و برای آن حدود و ثغوری نیست ما خلائق را به تأثر می‌خوانیم تا بطریقی شادمانه، زیرکانه و لطف‌آمیز حقایق زمان را در برابر دیدگان‌شان تصویر کنیم، بدین منظور که روزی خود خواستار تشخیص این حقایق گردند. ما انسانهای تأثر با امکانات خود میکوشیم که بالاخره روزی سیاره خاکی خودمان را به صورتی در آوریم که قابل سکونت باشد و این گفته قبل از هر چیز بدان معنی است که بگذاریم تأثر در خدمت زندگی صلح‌آمیز برای خود ما، و در خدمت یک زندگی دوست‌داشتنی و پر از لطف برای آینده باشد. آینده‌ای که در آن، بشر یار و مددکار بشر گردد.

۱

کیل کوا

صبحی آفتابی

گالی گی روی صندلیش نشسته است و به زنش می گوید :
همسر عزیزم ، با ملاحظه وضع پول و پله مان تصمیم گرفته ام
امروز يك ماهی بخرم . به عقیده من خرید يك ماهی برای
دلای که مشروب نمی خورد ، با توتون میانه ای ندارد و یارو
گفتنی دنبال هیچ نوع هوسی نیست اشکالی ندارد . ماهی درشتی
بخرم یا کوچک ؟

زنش کوچک .

گالی گی خوب ، این ماهی کوچک از چه نوعی باشد بهتر است ؟

زنش يك سیر ماهی خوب به نظر من بد نیست . ولی تو را به خدا
مواظب زنهای ماهی فروش باش ، آنها شلخته اند و چشمشان
به شلوار مردها است ، و تو گالی کمی آدم ساده لوحی هستی .

گالی گی درست می گوئی ، ولی امیدوارم که با دلایل آس و پاس بندر
کاری نداشته باشند .

زنش تومثل فیل هستی ، نامتعدادتر از آن روی زمین پیدا نمی شود .
 اما همین که کوکش کردند مثل ترن باری راهش را می کشد
 و می رود . و بعدش ، سربازها حرامزاده هائی هستند که تالی
 ندارند . گویا عده زیادی سرباز به ایستگاه وارد شده اند .
 بیشک همه شان تو بازار پرسه میزنند . باز جای شکرش باقی
 است که به دله دزدی و غارت دست نمی زنند ، اعتماد مکن :
 توتنهائی و آنها همیشه چهارتا چهارتا راه میروند و این خطرناک
 است .

تعالی می آنها با يك دلال ساده بندرکاری نخواهند داشت .

زنش از کجا معلوم ؟

تعالی می خوب ! آب را بگذار روی آتش جهت ماهی ، دارم احساس
 اشتها می کنم ، تا ده دقیقه دیگر برمی گردم .

۲

کوچه نزدیک معبد خدای زرد

(چهارسرباز جلومعبد ایست می کنند. صدای موزیک نظامی دسته های
 سربازانی که به شهر وارد میشوند به گوش می رسد .)

جوخه ایست ۱ کیل کوا، اینجا کیل کوا شهرامپراتوری است .
 آرتش برای جنگی که مدتها است مقدماتش فراهم شده در
 اینجا متمرکز می شود . ما صد هزار نفر در این وعده گاه هستیم
 وهمه مان در آتش اشتیاق آرام ساختن مرزهای شمال می سوزیم
 این کار ویسکی می خواهد !

جس

مثل نانکهای نیرومند ملکه بریتانیا . آنها برای این که روی
 جاده های بی همه چیز این کشور پر نعمت بی انتها حرکت کنند
 بنزین می خواهند . همینطور هم سربازان ویسکی دلشان
 می خواهد که بخورند .

جیب

پولی

چند بطر ویسکی برایمان مانده ؟

جیب

چهار نفریم ، پانزده بطری مانده . بنا براین بیستوپنج بطری
 باید پیدا کنیم .

پولی

جیب

این کار پول می‌خواهد!

اوریا

مردم شکایت می‌کنند که آرتش خرج زیادی برمی‌دارد! خوب!
برایتان بگویم، تنها توی یکی از این معبدها بیشتر از آن
پول هست که برای انتقال يك هنگ بزرگ از کلکته به لندن
لازم می‌شود.

پولی

نظر اوریای عزیز ما می‌ارزد که با حسن نیت بررسی شود.
شاید این معبد مخروبه که همه‌جایش را مگس به کثافت کشیده
پر از پول باشد.

جیب

اما، پولی، من باید باز هم لبی تر کنم.

اوریا

آرام باش عزیزم، این قاره آسیا سوراخی دارد که از آنجا
می‌شود تویش خزید.

جیب

اوریا، اوریا، مادرم اغلب می‌گفت: هر کار که دلت می‌خواهد
بکن، جرایبا، گنج من، اما از بد بیاری احتراز کن و اینجا
بوی بد بیاری می‌دهد.

جس

اوریا، در بسته نیست، گول مخور، اوریا، لابد کلکی هست.

اوریا

از این در باز، آنهم تنها یکی، کسی تو نمی‌رود!

جس

بسیار خوب، ولی این پنجره‌ها، این‌ها برای سگ‌ها که نیستند.

اوریا

با کمر بندهایتان کمند بلندی درست کنید، می‌خواهم از توی
صندوق صدقات ماهی بگیرم، آنجا (به طرف پنجره خیز
برمی‌دارند. اوریا شیشه‌ای را شکسته. نگاهی به درون می‌اندازد
و شروع می‌کند به سید.)

پولی

چیزی گیر کرده؟

اوریا

نه، اما کلاهنخودم افتاده تو.

جس

مرده شور بیردت، بی کلاه نمی‌توانی به سر باز خانه برگردی.

اوریا

آه! ببینید این تو چه چیزها گیرم می‌آید! دستگاہ وحشتناکی
است. نگاه کنید! همه اش تله موش و تله گرگ است.

جس

بہتر است پا فشاری نکنیم! اینجا معبد معمولی نیست، تله
است.

اوریا

معبد معبد است. من باید کلاهنخودم را در بیاورم.

جس

به تپش دستت می‌رسد؟

اوریا

نه.

جس

شاید بشود در این طویله را باز کرد.

پولی

ولی معبد را خراب نکنید.

جس

آخ، آخ، آخ!

اوریا

چی شده؟

جس

دستم گیر کرده.

پولی

بیائید صرف‌نظر کنیم.

جس

(خشمگین) صرف‌نظر کنیم چیه! دست من، باید دستم را از

اینجا در بیاورم!

اوریا

آره، کلاهنخود من هم آن تو است.

پولی

در این صورت باید دیوارش را سوراخ کنیم.

جس

وای، وای، وای! (دستش را که خونین شده است بیرون می‌کشد)

بابت دستم باید تاوان بدهند. حالا دیگر قضیه دارد خطرناک

می‌شود. يك نردبام، د، یا الله!

اوریا ایست ! برگ خدمت تان ! نباید بلائی سر برگ خدمت ها بیاید . جای آدم را کس دیگر پر می کند ، اما برگ خدمت چیز مقدسی است ، وگرنه دیگر خدائی در کار نخواهد بود .
(آنها برگ خدمت های خود را تسلیم می کنند .)

پولی پولی بیکر .

جس جس ماهونی .

جیب (با خزیدن به آنها نزدیک میشود .) جرایا جیب .

اوریا اوریا شلی . همه متعلق به هنگ هشتم ، ازقرارگاه کانکوران ، جوخه مسلسل . نباید آتش بکنید . تیراندازی خیلی روشن به معبد خسارت می زند . پیش !

(اوریا ، جس و پولی از معبد بالا می روند)

جیب (داد میزند) من مراقبم ! هیچ کس نمی تواند بگوید من آنجا بوده ام ! (از پنجره شیروانی در بالای معبد چهره زرد وانگه کاهن پدیدار می شود .) سلام ! آقا شما صاحب اینجائید ؟ جای قشنگیه !

اوریا (از داخل معبد) جس ، حالا چاقویت را بده بهمن که صندوق صدقه را باز کنم .

(آقای وانگه لبخند می زند ، جیب نیز .)

جیب (به کاهن) با همچو میمونهای سر و کار داشتن وحشتناک است . (چهره کاهن ناپدید می شود .) زود بیائید بیرون ! در طبقه اول يك مردی هست .

(از درون معبد صدای چند آژیر برقی یکی پس از دیگری شنیده می شود .)

اوریا نگاه کن پایت را کجا میگذاری ! جیب چه خبر است ؟

جیب در طبقه اول يك آدم هست !

اوریا يك آدم ؟ یا الله ، بیائید بیرون : زود !

(مبادله فریادها و فحش ها از داخل معبد)

پایت را بکش کنار ، یا الله !

ول کن ! دیگر نمی توانم پایم را تکان دهم !

عجب ! چکمه ام نفله شد !

پولی ، مخصوصاً تو ، زره تزن !

- هرگز ! حالا اوریا ، این هم کت من !

- برای يك کت این همه آه و ناله مکن !

- تف ، شلوارم به لنبرم چسبیده !

- اینها تسمه هستند !

- این جیب عجب گوساله ای است .

جیب بالاخره چیزی گیرتان آمد ؟ ویسکی ؟ روم ؟ جین ؟ براندی ؟ آبجو ؟

جس نوك نی خیزران شلوار اوریا را پاره کرده و چکمه پای سالم

پولی هم توی تله گرگ گیر کرده .

پولی و خود جس هم از سیم برق آویزان مانده .

جیب من که به شما گفتم . توی خانه از درش وارد می شوند .

(جیب از در وارد معبد می شود . سه نفر دیگر از بالا خارج می شوند ، پریده رنگ ، ژنده و خونین)

انتقام این وضع را باید بگیرم .

پولی

- اوریا** هیچ چیزش مثل مبارزه رسمی نیست. رویه های این معبد حیوانی است.
- پولی** باید خون جاری شود.
- جیب** (در معبد) او هوی.
- پولی** (تشنه خون، در پشت بام راه میرود و چکمه اش گیر می کند.)
- د، بیا. حالا لنگه دیگر چکمه ام نقله شد،
- اوریا** خوب، خوب، الان همه اش را به مسلسل می بندم!
- (سه سرباز پائین می آیند و مسلسل را به سوی معبد قراول می روند.)
- پولی** آتش! (رگبار مسلسل)
- جیب** (از توی معبد) چه کار دارید می کنید؟
- (سه سرباز وحشت زده نگاه می کنند.)
- پولی** تو کجائی؟
- جیب** (از معبد) اینجا! يك انگشتم را با تیر زدید.
- جس** گاو گنده، توی این تله موش چه کار داشتی؟
- جیب** (در آستانه در پدیدار می شود.) دنبال پول می گشتم، اینه هاش بگیرد.
- اوریا** (با خوشحالی تمام) طبیعی است، بین ما چهار نفر این میخواره ترین ما است که ناتکانی خورد پیدایش کرد. (فریاد می زند.)
- عجله کن، بیا بیرون، توی این در وانا نیست!
- جیب** اوه! این چیه؟
- پولی** چی شده؟
- جیب** نگاه کنید!

- اوریا** خیلی خوب! چی را؟
- جیب** موی سرم! موی سرم!، نه میتوانم جلو بیایم نه میتوانم عقب بکشم. اوه! موی سرم! به چیزی گیر کرده! اوریا، بیابین چی به موهایم چسبیده! اوریا، بازم کن! از موهایم آویزان شده ام!
- (پولی با نوک پا به طرف جیب نزدیک شده از بالا به موهایش نگاه می کند.)
- پولی** جیب از موهایش به چار چوب درآویخته.
- اوریا** (داد می کشد) جس، چاقویت را بده که خلاصش کنم!
- (اوریا او را خلاص می کند، جیب تلو تلو خوران پیش می آید.)
- پولی** (مزاح کنان) اینه هاش، سرش مثل کاهن ها شد.
- (سر جیب را بدقت نگاه می کند)
- جس** از پوست سرش هم يك تکه کنده شده.
- اوریا** (به جس و پولی نگاه می کند و با لحن سردی می گوید)
- سر تراشیده لومان می دهد!
- جس** (با نگاهی تند) این کله حکم مرگ ما است!
- (اوریا، جس و پولی با یکدیگر مشورت می کنند.)
- اوریا** برمی گردیم به اردو، يك قیچی گیر می آوریم، شب برمی گردیم و سر جیب را از ته می زنیم که طاسی ازین برود. (برگ خدمت ها را پس می دهد.) جس ماهونی!
- جس** (برگ خدمتش را می گیرد.) جس ماهونی!
- اوریا** پولی بیکر!
- پولی** (برگ خدمتش را می گیرد.) پولی بیکر!

جرا یا جیب! (جیب می‌خواهد بلند شود) مال ترا من نگه میدارم . (صندوقی را که در محوطه قرارداد نشان میدهد) تسوی این صندوق چرمی بنشین و صبر کن تا شب برسد .

(جیب‌سینه مال خود را به صندوق می‌رساند . سه‌تای دیگر که سرنگان می‌دهند و پاک درمانده‌اند آهسته دور می‌شوند . هنگامی که آنها ناپدید میشوند کاهن وانگ ظاهر می‌شود . و در آستانه معبد می‌ایستد ، دسته موئی را که به آنجا چسبیده می‌کند و نگاهش می‌کند .)

۳

جاده‌ای بین کیل کوا و اردوگاه

(گروهبان فیرچایلد از پشت انباری بیرون می‌آید و به دیوار آن اگهی می‌زند .)

فیرچایلد : من ، خون آشام ، معروف به بیرکیل کوا ، مرد طوفان بیاکن ، گروهبان آرتش بریتانیا هرگز چنین چیز عجیبی نشنیده‌ام ! (با انگشت آگهی را نشان می‌دهد .) به‌عبدخدای زرد آسیب رسانده‌اند ، سقفش را با گلوله سوراخ - سوراخ کرده‌اند . فقط یک برگه داریم : یک مشت موی سر خرمائی رنگی توی تله گیر کرده . خوب ، وقتی سقف با گلوله سوراخ شده نشان آن است که مسلسل جیان در این ماجرا دست دارند ، و اگر در محل وقوع جرم یک مشت موی سر خرمائی جا مانده معینش این است که یکی از افراد که موهایش خرمائی رنگ است یک قسمت از سرش طاس شده است ، بنابراین اگر در یک جوخه مسلسل کسی با این مشخصات باشد همان جوخه مجرم است . بسیار ساده است . اما اینها که دارند می‌آیند کیستند ؟

(به پشت انبار می‌رود . سه سرباز می‌آیند و آگهی را با هراس مشاهده می‌کنند سپس کاملاً مبهوت راه خود را دنبال می‌کنند .
فیرچایلد از پشت انبار خارج شده سوت می‌زند . آنها در جای خود خشکشان می‌زند .)

فیرچایلد شما سرباز کله طاسی را ندیده‌اند ؟
پولی نه .

فیرچایلد سرو وضع شما به همچو آدمی می‌ماند ! کلاهخودها تان را بردارید . نفر چهارم جوخه تان کجا است ؟
اوریا آه ! گروهبان ، او رفته دست بآب .

فیرچایلد پس باید منتظرش بود ، شاید او سرباز کله طاسی دیده است .
(منتظرند) کارش طول کشید .

جس بله گروهبان . (باز هم منتظرند .)

پولی ممکن است از راه دیگری رفته باشد ؟

فیرچایلد بهتان بگویم : توی شکم مادر تان همدیگر را تیرباران کنید خیلی بهتر است تا بدون نفر چهارمتان امشب به سرصف بیایید .
(بیرون می‌رود .)

پولی خدا کند گروهبان جدید یکی دیگر باشد . اگر امشب این‌مار زنگی حاضر غایب کند حتماً با تیر به دیوار می‌خکوبمان می‌کند .

اوریا قبل از آنکه طبیل حاضر غایب را بزنند باید نفر چهارمی پیدا کنیم .

پولی بیا ، این یکی . مراقبش باشیم . منتها طوریکه به چیزی مشکوک نشود .

(پشت انبار قایم می‌شوند . بگ بیک بیوه در جاده دیده می‌شود .
پشت سر او گالی‌گی است که سبد پر از خیار او را حمل می‌کند .)

بگ بیک از چه گله دارید ؟ برای تان ساعتی پول خواهم داد .

گالی‌گی در این صورت تا حالا سه ساعت می‌شود ،

بگ بیک حق‌تان را می‌دهم . راه بیفتید ، جاده خلوت است ! اینجا به مرد خوشگذران با زنی تنها خوش می‌گذرد .

گالی‌گی اوه ! شما که کافه چی هستید لابد نام کار را میدانید . می‌گویند سربازان بد جنس‌ترین آدمهای روزگارند . لابد تکذیب خواهید کرد .

بگ بیک آه ! پیش زن از این حرفها نمی‌زنند آقا . این حرفها ما را حالی بحالی کرده خونمان را داغ می‌کند .

گالی‌گی من فقط دلال بی‌نوا می‌بندم هستم .

بگ بیک چند لحظه دیگر تازه واردها را سرصف می‌کنند . طبیل می‌زنند ، می‌شنوی ؟ حالا دیگر توی جاده کسی پیدا نیست .
گالی‌گی اگر راستی این قدر دیر باشد باید خودم را زود به کیل کوا برسانم ، هنوز ماهی نخریده‌ام .

بگ بیک آقا ، اجازه بدهید سوالی بکنم . گالی‌گی . اسم شما همین است مگر نه ؟

به بینم ، حرفه دلالی قدرت زیادی می‌خواهد ؟

گالی‌گی من که هرگز این را باور نداشتم ؛ می‌خواستم زود يك ماهی بگیرم و به منزل برگردم و اینك چهار ساعت است که ماجراهای پیش بینی نشده مانع انجام کار دلخواهم شده است . و حالا که

راه افتاده‌ام دارم مثل ترن باری راهم را می‌روم .
بگ بیک واضح است ، خریدن يك ماهی باد کرده و آمدن بكمك زنی
 و سبد او را حمل کردن دو تا است . اما از کجا معلوم که زن
 دلش نخواهد چنان تشکری کند که لذت خوردن ماهی را از
 یاد ببری .

گالی گی راستش ، بیشتر دلم می‌خواست بروم ماهی بخرم .
بگ بیک شما تا این حد مادی هستید ؟

گالی گی من آدم عجیبی هستم ، می‌بینید : روزهایی هست که از بوق
 سحر توی رختخواب پیش خود می‌گویم : امروز دلم ماهی
 می‌خواهد ، یا دلم کوفته برنجی می‌خواهد. آن وقت این ماهی
 یا کوفته برنجی را باید گیریاورم ولو دنیا بهم بریزد .
بگ بیک آقای فهمم . ولی فکر نمی‌کنید که حالا کمی دیر شده باشد ؟
 دکانها بسته و همه ماهی فروشها رفته‌اند.

گالی گی میدانید، من آدمی هستم باتخیلی نیرومند . می‌توانم برای شام
 ماهی بخورم حتی پیش از آنکه آن را دیده باشم ! کسانی را
 می‌شناسم که می‌روند ماهی بخرند و آنوقت ، اول ماهی را
 می‌خرند ، و دوم آن را به منزلشان می‌برند ، و سوم آن را
 می‌بزند ، و چهارم می‌خورندش ، و شب پس از آنکه غذا
 هضم شده رفته ، تازه ماهی بدبخت توی کله‌شان می‌پلکد ؛ چرا
 که اصلا قدرت تخیل ندارند .

بگ بیک معلوم است که شما جز خودتان به فکر دیگری نیستند . (مک)
 ه . م ! حالا که شما تنها به فکر خودتان هستید من به شما

معامله‌ای پیشنهاد می‌کنم : پولی را که می‌خواستید بابت ماهی
 خرج کنید بدهید و خیار بخرید . این شما را از مخمصه خلاص
 می‌کند . خیار گران‌تر است ولی در واقع این تشکری است
 بابت کمکی که به من کردید .

گالی گی آخه ، راستش ، من به خیار احتیاجی ندارم
بگ بیک انتظار همچو توهینی را نداشتم .

گالی گی علش فقط این است که آب ماهی روی آتش است .

بگ بیک می‌فهمم ، هرطور دلتان می‌خواهد ، هرطور دلتان می‌خواهد.

گالی گی نه ، باور کنید ، من جز میل و رضای شما نظری ندارم .

بگ بیک دیگر حرف نزنید ، چون که فقط کار خودتان خرابتر
 می‌شود .

گالی گی دلم نمی‌خواهد شما را آزرده سازم ، اگر هنوز تصمیم دارید
 خیاری به من بفروشید ، این پولش .

اوریا به (جس و پولی) این آدمی است که نه نمی‌تواند بگوید .

گالی گی مواظب باش اینجا سربازهایی هستند .

بگ بیک خدا می‌داند باز اینجا پی چه می‌گردند . موقع حاضر غایب

است سبد مرا زود بدهید به خودم . بی فایده است بیش از این

وقتم را با کپ زدن با شما در اینجا تلف کنم . ولی مایه خوشوقتی

من می‌شد اگر می‌آمدید و در کافه‌ام در اردوگاه به من سری

می‌زدید . من بگ بیک بیوه هستم و واگن کافه‌ام از حیدر آباد

تارانگون معروف است . (بسته هایش را گرفته می‌رود . سه

سرباز نزدیک می‌شوند .)

اوریا آدمی که می‌خواهیم همین است .

جس آدمی که نمی‌تواند نه بگوید .

پولی موهایش هم مثل جیب خرمائی است .

جس امشب شب زیبایی است !

گالی‌گی بله آقا

جس ببینید آقا، عجیب است، نمی‌توانم این فکر را از ذهنم بیرون

کنم که شما حتماً اهل کیل کوا هستید .

گالی‌گی کیل کوا؟ البته، اهل همانجا هستم ، اگر جسارت نشود همانجا

کلبه‌ای دارم .

جس بسیار بسیار خوشوقتم آقای . . .

گالی‌گی گالی‌گی

جس درست است ، و در آنجا کلبه‌ای دارید ، اینطور نیست ؟

گالی‌گی پس شما مرا می‌شناسید ، که همه چیز را می‌دانید ؟ یا اینکه

با زخم آشنائی ...

جس اسم شما ، آره ، اسم شما اجازه بدهید گالی‌گی است .

گالی‌گی درست است ، اسم من گالی‌گی است .

جس آره، بلافاصله فهمیدم . ملاحظه می‌کنید من اینطورم . ببینید،

حاضرم شرط بیندم که شما متأهل هستید . اما چرا اینجا

وایستاده‌ایم ، آقای گالی‌گی؟ اینها دوستان منند، پولی، اوریا،

بیائید توی کافه با هم چپقی چاق کنیم .

(يك لحظه تردید ، گالی‌گی با بی‌اعتمادی آنها را از نظر

می‌گذراند .)

گالی‌گی

متشکرم . متأسفانه زخم در کیل کوا چشم براه من است ،

بعلاوه، ممکن است مضحک بنظرتان بیاید ، من چپق ندارم .

خوب ، سیگار برگ . دیگر این خواهش را نمی‌توانید رد

جس

کنید. امشب چه شب زیبایی است .

گالی‌گی در این صورت ، البته نمی‌توانم ، نه بگوییم .

پولی و ما بهتان سیگار برگ می‌دهیم .

پولی

(هرچهار نفر می‌روند .)

۲

بگ بیک بیوه کافه‌ای دارد که در آنجا
برای داشتن جز خواستن کاری نداری .
وقتی تو از دهنش بوی شیرمی آمد
او کافه‌اش را راه میبرد .

برگردان

از دهلی تا کامتکورا
اگر کسی را نبینی دنبالش مگرد
زیرا او در واگن پراز چین و روم بگ بیک است !
وقتی با رفتار شوخ از بهشت و دوزخ در می روی .
تومی دندانها را بهم بفشار !
تومی کلاهت را بردار !
از کوه و بسکی تا دره برومور همه در واگن مهیا است .

۳

وقتی توپ در دره پنجاب می غرد
ما در کافه واگن سفر می کنیم .
میان دود و آبخوهای انگلیسی
فقط چوب پنجه بطریها بالا می پرند .

برگردان

از دهلی تا کامتکورا
اگر کسی را نبینی دنبالش مگرد .
زیرا او در واگن پراز چین و روم بگ بیک است !

۴

مهمانخانه بگ بیک بیوه

(سر بازان تصنیف کافه بگ بیک بیوه را می خوانند .)

۱

بگ بیک بیوه سالتی دارد
که در آنجا بیست سال آزرگار می شود دود کرد و مشروب
خورد و خوابید ، از سنگاپور تا کوچ بهار
در کافه او این کارها مجاز است .

برگردان

از دهلی تا کامتکورا
اگر کسی را نبینی دنبالش مگرد ،
زیرا او در واگن پراز چین و روم بگ بیک است ؟
وقتی با رفتار شوخ از بهشت و دوزخ در می روی
تومی دندانها را بهم بفشار !
تومی کلاهت را بردار !
از کوه و بسکی تا دره برومور همه در و مهیا است .

می‌توانید به سه سرباز که توهج‌چل افتاده‌اند ، بی آنکه
برایتان خرجی بردارد ، خدمت کوچکی بکنید .

نفر چهارممان رفته با زنتش وداع کند و هنوز برنگشته و
اگر صرف چهار نفر نباشیم ما را می‌اندازند توسیاهچالهای
کیل‌کوا .

آنچه که خدمتی به ما حساب می‌شود این است که اونیفورم
نظامی بپوشید و با ما بیایید سر صف واردین و اسم رفیق ما
را با صدای بلند بگوئید . فقط از نظر انضباط نظامی است .
همین والسلام .

و حالا ، اگر به همین مناسبت میل داشته باشید به حساب ما
سیگار برگ بکشید کم و زیادش اهمیتی ندارد .

مبادا خیال کنید دلم نمی‌خواهد کمک‌تان کنم . ولی باید
عجله کنم و خودم را به منزل برسانم . برای شام يك خیار
خریده‌ام و ازینرو نمی‌توانم آنچه دلم می‌خواهد انجام دهم .
متشکرم آقا ، رك و راست بگویم ، جز این انتظاری از شما
نداشتم . همینطور است : شما کاری را که مایلید نمی‌کنید .

دل‌تان می‌خواهد بروید منزل ولی نمی‌توانید ، متشکرم آقا .
اعتمادی را که به محض دیدارتان به شما پیدا کردیم توجیه
نمودید . دست‌تان را بدهید . (دست گالی‌گی را می‌گیرد .

اوریا با حرکتی آمرانه گوشه‌ای را که به وسیله درست شده‌است
نشان می‌دهد . گالی‌گی به آنجا می‌رود و همینکه رسید : سه
سرباز خود را روی او انداخته لباسهای روئیش را درمی‌آورند .

اجازه بدهید برای منظوری که اطلاع دارید لباس پرافتخار

پولی

اوریا

جس

پولی

گالی‌گی

جس

اوریا

آرتش بزرگ بریتانیا را به تن‌تان بیوشانیم . (زنگ می‌زند
يك بيك نزدیک می‌شود .) بگ بيك ، می‌شود اینجا حرف زد؟
برای ما يك دست لباس و وسائل کامل سربازی لازم است .
(بگ بيك جعبه‌ای مقوایی درمی‌آورد و به طرف اوریا پرت
می‌کند و اوریا آن را به پولی پرتاب می‌کند .)

پولی به گالی‌گی ایندهاش ، این لباس پرافتخار را برای شما خریده‌ایم .
جس (در حالی که شوار را نشان می‌دهد .) این را بپوش . گالی‌گی
برادر من ،

پولی به بگ بيك لباسهایش را گم کرده ، می‌فهمی .

(سه سرباز به گالی‌گی لباس می‌پوشانند .)

بگ بيك آه ! خوب ، لباسهایش را گم کرده ؟

پولی آره ، توی حمام : يك نفر چینی با دوز وكلك هایش باعث
گم شدن اونیفورم رفیقمان جیب شده است .

بگ بيك آه ! خوب ، توی حمام ؟

جس بگ بيك بیوه ، از آنجائی که از تو چیزی را پنهان نمی‌کنیم ،
این يك شوخی است .

بگ بيك در ، خوب ! شوخی ؟

پولی اینطور نیست آقای عزیز ؟ محض شوخی نیست ؟

گالی‌گی آره ، می‌شود گفت که ماجرای يك سیگار برگ است .

(می‌خندد ، سه سرباز نیز می‌خندند .)

بگ بيك يك زن ضعیف نمی‌تواند در برابر چهار مرد پرزور دفاع
کند ! دست کم ازاینکه مانع نشده یکی شلوارش را عوض
کند نمی‌توانند بگ بيك بیوه را سرزنش کنند .